

نظام اداری هخامنشیان و ملل تابعه (مصر و بابل)

محمد عبدالخانی

دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

mabaabdol@yahoo.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۲۰)

چکیده

شاهنشاهی هخامنشی ایران از حاکمیت فرمانروایان پارس در جنوب ایران برآمد. این خاندان شاهی توانستند بیش از دو قرن از نیمه سده شش تا اواخر سده چهارم قبل از میلاد خاور باستان را از لحاظ سیاسی به وحدت و یکپارچگی برسانند. شاهنشاه پارس، پادشاهی را مرهون اهورامزدا می دانست که آن را بعنوان ودیعه یا هدیه ای بخشیده بود و همچنین بواسطه ایشان ایالات یا مناطقی که در دور دست بودند در اختیار او در آمده بودند. وحدت و اداره این قلمرو به عوامل سیاست و تدبیر ملک و اعتنا به خواسته های قلمروهای کوچک و در مواقع ضروری به توان سپاه بستگی داشت. وسعت و قلمرو زمامداری پارسیان از سواحل آسیای صغیر تا بیابان های آسیای مرکزی را در بر می گرفت و این گستره را در کلیتی فرهنگی و سیاسی تشکیل می داد.

واژگان کلیدی: هخامنشیان، نظام اداری، دیوان سالاری، ملل تابعه.

مقدمه

پادشاهی هخامنشی :

شاهنشاهی هخامنشی اولین امپراتوری بزرگ در تاریخ جهان باستان بوده است که قلمرو وسیعی از ملل تابعه ای را شامل می شد که تا قبل از استیلای این شاهنشاهی هر یک طلایه دار تمدن و فرهنگ در زمان خود بودند. بی شک اداره این قلمرو وسیع از ملل متمدن آن روز ساختار اداری خاصی را جهت اداره این محدوده وسیع جغرافیایی مرکب از اقوام و ادیان گوناگون می طلبید که به واسطه ی آن توانسته اند این امپراتوری را حفظ و اداره کنند. در این میان چگونگی ارتباط این تشکیلات اداری و میزان اثر پذیری از ملل تابعه خود نقشی تعیین کننده در شناسایی ساختار اداری هخامنشی داشته است؛ بدین سبب در این مقاله ضمن بیان تشکیلات اداری امپراطوری هخامنشی، نقش ملل تابعه چون مصر و بابل را نیز در بنیان ساختار اداری این شاهنشاهی بیان می نماییم.

شاهان نخستین پارسی، از کورش اول تا بردیا، شاهان انشان یا شاهان پارسو/ پارسه بودند. اختیارکردن این لقب نشان دهنده ی این است که شاهان نخستین مایل بودند آنان را جانشینان شاهان ایلامی بدانند. لقب شاه پارسو/ پارسه اشاره به ناحیه ی پارس در جنوب ایران دارد، که مردمان ایرانی در آن جا سکونت گزیده بودند و اولین پادشاهی پارسی و نهایتاً شاهنشاهی پارسی از آن جا نشأت گرفت. با آغاز سلطنت داریوش اول شاه را پیوسته «شاه بزرگ» و «شاه شاهان» می خوانند. شاه هخامنشی، «شاه پارس» بود یعنی شاه پارسه، و «شاه سرزمین ها» بود، یعنی شاه تمام سرزمین هایی که تحت فرمانروایی شاه پارس بودند. شاهان هخامنشی عنوان «شاهنشاهی / امپراتوری» را، مانند رومیان که بعدها قلمرو خود را امپراتوری می نامیدند، به کار نمی بردند، بلکه سرزمین های تحت فرمانروایی خود و ساکنان آنها را «سرزمین» و «مردمان» (فارسی باستان: *dahyāva*)، که به هر دو معناست) می خواندند (سامی، ۱۳۴۱ ص ۷۶) شاه پارسیان در مرکز حکومت شاهنشاهی قرار داشت. پیرامون شاه گروهی از نجیب زادگان پارسی بودند که درباریان را تشکیل می دادند و مشاوران و صاحب منصبان عالی رتبه ی حکومت پارسیان بودند. شاهنشاهی پارس متشکل از تعدادی ساتراپی به فرمانروایی یک ساتراپ بود که او را شاه منصوب

فرمانها و دستورهای شاه که چنین امپراتوری بزرگی را سرپا نگاه داشته بود، نمی توانست از ناحیه‌ی یک سلطان مستبد و بدون مسئولیت باشد بلکه از طرف شورای سلطنتی صادر می شد (بریان، ۱۳۷۹ ص ۶۴).

شیوه حکومت و سازمان اداری:

در عهد هخامنشیان، شاه خود را نماینده‌ی اهورامزدا می شمرد و چون شاهانی در زیر فرمان او بودند به نام شاه شاهان یا شاهنشاه خوانده می شد و ملل متنوعی که زیر یوغ او بودند (جز یونانیان) به این لقب اعتراضی نداشتند. در میان سلاطین هخامنشی کورش و داریوش تنها به سلطنت دلخوش نبودند بلکه آنها بطور موثر در امور حکومتی مداخله داشتند ولی سلاطین متاخر این سلسله بیشتر کارهای مملکت را به اشراف و خواجهگان حرمسرا واگذار کردند و خود به عشق بازی، قمار و شکار پرداختند؛ چنانکه فی المثل اردشیر سوم از ۳۶۰ همخوابه ای که داشت، ۱۵۰ پسر پیدا کرد (بریان، ۱۳۸۶ ص ۱۱۷)

کورش، بنیانگذار سلسله‌ی هخامنش، مردی بزرگ و نابغه بود. به گفته‌ی امرسون همه از تاجگذاری او شاد شدند. او روح شاهانه داشت و در اداره‌ی امور به همان گونه شایستگی داشت که در کشورگشایی های حیرت انگیز خود چنین بود. با شکست

می کرد. ساتراپ ها نجیبزاده و اغلب از بستگان شاه یا نجیبزاده‌ای بودند که با خانواده‌ی سلطنتی وصلت کرده بودند. ساتراپ‌ها نماینده‌ی قدرت شاه در مرکز اداری ساتراپی بودند. در آنجا مالیات‌ها را به صورت فلزات گران بها، غلات و احشام جمع‌آوری و انبار می کردند، و صورت حساب‌های مربوط به امور اقتصادی و گزارش‌های سالانه‌ی امور اداری ساتراپی را ثبت و نگهداری می نمودند. مأموران خزانه‌داری، مدیران و حسابداران در مقام خادمان ساتراپ‌ها به کار گمارده می شدند و بر انبارها و امور اداری ساتراپی نظارت می کردند. اگر وضع سیاسی اقتضا می کرد، ساتراپ‌ها فرماندهی سپاهی را که در ساتراپی گردآوری شده بود، عهده‌دار می شدند. حکام محلی که بر دولت شهرهایی مانند شهرهای فنیقیه حکومت می کردند احتمالاً امور خود را این‌گونه اداره می کرده‌اند. شبانان کوه‌های زاگرس و قبایل سکاها در مرزهای شمالی شاهنشاهی از موقعیت نیمه‌مستقلی بهره‌مند بودند و از آنجا که روش زندگی آنان نیاز به قوانین اداری ثبات نداشت، احتمالاً فاقد هرگونه سند نوشتاری بوده‌اند. با این همه گرچه این مردمان تحت نظارت مستقیم شاه نبودند، بخشی از شاهنشاهی پارس به‌شمار می آمدند. گرچه بنا بر تصور عمومی یونانیان، شاهنشاهان ایران، سلطان مستبد، «بازیلیوس» و نمونه کامل مطلق العنانی بودند، معه‌ذا در حقیقت قدرت آنها بوسیله‌ی سنن و رسوم قدیمی تا اندازه‌ی زیادی محدود بود.

شورشهای احتمالی در حوزه‌ی قدرت هر شهربان، فرماندهی برای کل قوای مقیم آن استان انتخاب نمود که او نیز مسئول شخص شاه بود. علاوه بر این، مامور عالی‌رتبه‌ای برای هر استان جهت اخذ عوارض و تحصیل مالیات گسیل داشت. کلیه ممالک و مناطق تابعه‌ی شاهشاهی مکلف بودند سالیانه مبلغی به خزانه تسلیم کنند که جمع آن به ۱۴۵۶۰ تالان نقره بالغ می‌شد که تقریباً ثلث آن بایستی از ناحیه هند تادیه شود. دیون با فلزات گرانبها تسلیم می‌شد. هر استان مقداری هدایای جنسی از قبیل مواد خوراکی، اسب، دواب برای معیشت دربار که هزاران عضو داشت و برای تامین معیشت سربازان هر استان تسلیم می‌کرد. هر شهربان دبیری داشت که ضمن مراقبت اعمال او، رابط بین وی و حکام مرکزی بود. علاوه بر این، مفتشانی که به عنوان «گوشهای شاه» نامیده می‌شدند، در ایالت مختلف گردش کرده و ناگهان خود را به مسوولین امر نشان داده و به بازرسی اعمال آنها می‌پرداختند و در صورتی که مقتضی می‌دیدند از نیروی سپاهیان استفاده می‌کردند. در زیر دست استاندار و امین خصوصی شاه، گروه فراوان نویسندگان بودند که امور اداری مملکتی را انجام می‌دادند؛ و این نویسندگان و مامورین اداری با تغییر استاندار و حتی با تغییر شاه به کار خود ادامه می‌دادند (هرودت، ۱۳۶۸ص ۶۶۱) به عقیده‌ی ویل دورانت: «این دستگاه شایسته‌ترین تجربه در سازمان حکومت امپراتوری است که خاورمیانه

خوردگان به بزرگواری رفتار می‌کرد و نسبت به دشمنان سابق خود مهربانی می‌نمود. او کشورهای را که پیش از او در تحت تسلط آشور و بابل و لودیا (لیدی) و آسیای صغیر بود، ضمیمه‌ی ایران ساخت و از مجموع آنها یک دولت شاهنشاهی و امپراتوری ایجاد کرد که بزرگترین سازمان سیاسی پیش از دولت روم قدیم و یکی از بهترین ادوار حکومت و فرمانروایی، در همه‌ی دوره‌های تاریخی به شمار می‌رود (ویسهوفر، ۱۳۸۸ص ۲۳). سلاطین هخامنشی غیر از کورش برای حفظ مقام و موقعیت خود معمولاً شدت عمل نشان می‌دادند؛ چنانکه داریوش پس از زمامداری از روش آزادمنشانه‌ی کورش تبعیت نکرد و برای فرونشاندن جنبشهای استقلال طلبانه، مخالفین خود را بشدت سرکوب کرد؛ از جمله پس از آنکه بر شهر بابل دست یافت، برای عبرت مردم سه هزار تن از بزرگان را به دار آویخت. ولی وی، که شاهی مدبر و کاردان بود، همینکه دست مخالفان را کوتاه کرد دریافت که ملت مخدوم نسبت به توده‌های مغلوم سخت در اقلیت است و باید سیاستی عاقلانه در پیش گرفت و کلیه ملل تابعه را در حفظ زبان و آداب و سنن و اقامه‌ی مراسم مذهبی و اداره‌ی موسسات اقتصادی و هنری آزاد گذاشت (اومستد، ۱۳۷۲ص ۱۸۶). به گفته‌ی هرودوت، داریوش شاهنشاهی بزرگ خود را به ۲۰ استان یا ایالت تقسیم کرد و در راس آنها بیست شهربان یا استاندار قرار داد و برای جلوگیری از مخالفتها و

پیش از پیدایش امپراتوری روم شاهد آن بوده است، با اینکه بار مالیات بر دوش مردم بسیار سنگین بود حس تدبیر اداره کنندگان و نظم و امنیتی که در سراسر شاهنشاهی سایه افکنده بود از تلخی بار مالیات می‌کاست. ملتهای متمدن نظیر بابل، فنیقیه و فلسطین که هر یک زبان و قوانین و عادات و اخلاف و دین و سکه‌ی رایج مخصوص به خود داشتند، چون کمابیش از نعمت آزادی برخوردار بودند، از این وضع خرسند بودند و بیم آن داشتند که اگر کار به دست سرداران و تحصیلداران بومی بیفتد، بیش از مامورین ایرانی بیرحمی و بهره‌کشی کنند» (دورانت، ۱۳۷۸ص ۵۳۶).

افلاطون در رساله‌ی قوانین و راجع به طرز حکومت در ایران عهد هخامنشی مطالب جالبی نوشته از جمله اینکه می‌گوید: «دو نوع حکومت وجود دارد یکی از آن دو، حکومت فردی و دیگری حکومت مردم (دموکراسی) است. مهمترین نوع اول را ایرانیان دارند و بهترین نوع دوم را ما یونانیها دارا می‌باشیم. تقریباً تمام انواع دیگر حکومت شاخه‌های این دو است. اما اگر بخواهیم آزادی و دوستی و خردمندی در کشور استوار باشد باید هر یک از این دو را تا حدی دوست داشته باشیم. ادعای من این است که هیچ شهری را خوب نمی‌توان اداره کرد، مگر آنکه حکومت آن ترکیبی از این دو باشد.» (دورانت، ۱۳۷۸ص ۵۴۱)

دیوان سالاری در عصر هخامنشی:

دودمان هخامنشی برای نخستین بار در تاریخ، الگو و نمونه‌ی تشکیلات وسیعی را که شاهنشاهی می‌نامند، به جهان عرضه داشت. هزار سال پیش از هخامنشیان، «هیتی‌ها» مؤسس امپراتوری وسیعی در آسیای صغیر بودند. این امپراتوری، که هیچ‌گاه به وسعت شاهنشاهی هخامنشی نرسید، بدون آن‌که کوچک‌ترین اثری از خود به جای بگذارد، در حدود ۱۲۰۰ پ.م از میان رفت. به عکس، ایرانیان مبدع و مؤسس تشکیلات منظمی شدند و توانستند شاهنشاهی هخامنشی را، که مورد تحسین یونانیان بود و زمانی چند در دنیای قدیم الگویی کاربردی برای ملل دیگر به شمار می‌رفت، پدید آورند. زمان تأسیس این شاهنشاهی قدری مبهم به نظر می‌رسد. تمدن هخامنشی ترکیبی از تمدن‌های اورارتو، عیلام، آشور، مصر و بابل بود که اندیشه و ذوق لطیف ایرانی در تألیف موزون آن تأثیر بسیار داشته است. ویژگی اصلی هخامنشیان را می‌توان پدیدآوردن و به کار بستن عنصر تشکیلات در کشور برشمرد. آنان مدت دو قرن - و به رغم آن‌که همواره در نقاط دوردست مشغول جنگ بودند - حکومت مرکزی نیرومندی ایجاد و قوانین و مقررات ویژه‌ای برای اداره مملکت خود وضع کردند که بعدها و تا مدت‌های مدید در ادوار تاریخی گوناگون در این سرزمین معمول بودند. قدرت پارسیان براساس اصول مذهبی پی‌ریزی شده بود. آنان اعتقاد داشتند که قدرت از طرف اهورامزدا به شاهنشاهی تفویض می‌شود. بنابر نوشته مورخان

عظیم کشوری بود، همان تشکیلاتی بوده است که بعدها در دوران اسلامی از آن با نام «دیوان برید» یاد می‌شود. هرودوت نخستین و معروف‌ترین جاده را «راه شاهی» نامیده است. بعدها سایر ملل و در وهله نخست مصریان و، با قدری تأخیر، رومیان نیز از آن اقتباس کردند. (توین بی، ۱۳۷۹، ص ۵۲)

ایرانیان عصر هخامنشی سبک و شیوه جدید و بی‌سابقه‌ای را در امر اداره حکومت به جهانیان عرضه داشتند که بعدها بسیاری از حکومت‌های بزرگ تاریخ از آن استقبال و اقتباس کردند. این شیوه تساهل، آزادمنشی، احترام به معتقدات دینی افراد و ملت‌ها و آزادی زبان و عادات و رسوم ملی و قومی اقوام مغلوب بود که می‌توان آن را گرانبمایه‌ترین هدیه ایران به جامعه بشری قلمداد کرد. بدین‌سان بود که در ایران فلسفه حکومتی نوینی پایه‌گذاری شد. به روایت هگل در کتابش موسوم به درسی چند درباره فلسفه تاریخ در امپراتوری هخامنشی، وحدانیت خالص و تعالی یافته‌ای دیده می‌شود، وحدانیتی که بر افراد حکومت نمی‌کند مگر برای این که آن‌ها را برانگیزد تا برای خودشان نیروی لازم کسب کنند. خورشید بر همه افراد یکسان می‌تابد. نور وقتی زندگی بخش می‌شود که به کسانی غیرخود پخش شود و آنان را وادار به ثمربخشیدن کند. بدین نحو اصل فعالیت و زندگی آغاز می‌شود و اصل تحول با تاریخ ایران آغاز می‌شود و بدین جهت است که این کشور در حقیقت مبدأ تاریخ جهانی را تشکیل می‌دهد...

یونانی از قبیل پلوتارک، هرودوت و گزنفون، شاهان هخامنشی ملت‌های آمیخته به هم را، که به صورت شاهنشاهی وسیع واحدی درآمده بودند، براساس تقسیمات کشوری، به بیست ساتراپ تقسیم کرده و بدین‌سان به هر ملتی نوعی آزادی نسبی، تحت ریاست شاهان محلی، داده بودند. هریک از این ساتراپ‌ها خود به حکومت‌های محلی دیگری تقسیم شده بودند. ساتراپ مسئول اداره امور ایالت خود بود، ولی در کنارش نماینده‌ای از طرف پادشاه حضور داشت که «چشم و گوش شاه» نامیده می‌شد و بر تصمیمات ساتراپ نظارت می‌کرد. بدیهی است برای اجرا و انجام این قبیل فعالیت‌های حکومتی، تشکیلات گسترده و متمرکز ضروری بود. مرکز این تشکیلات شهر شوش بود که تقریباً در قلب کشور قرار داشت. فرمان‌های حکومتی از شوش به تمام نقاط کشور صادر می‌شدند و متقابلاً از آن مناطق اطلاعات به شوش می‌رسید. هخامنشیان برای آن که بتوانند با تمام ادارات ایالتی به سهولت رابطه داشته باشند و اطلاعات را در اسرع وقت دریافت کنند، پیک‌های سریعی را پدید آورده بودند که یونانیان تحسین شان می‌کردند. در نقاط معینی از تمام جاده‌های بزرگ، وسایل ویژه‌ای فراهم آمده بود تا پیک شاه یا چاپار بتواند بدون توقف به مقصد برسد. درحقیقت، ایرانیان عصر هخامنشی مخترع پست و چاپار بوده‌اند و تشکیلاتی که اداره‌کننده راه‌های کشور و چاپارخانه‌ها و برقرارکننده این ارتباط

ریاست و فرمان شاهنشاه سلطنت می‌کردند و شهربانان بر عملکرد آنان نظارت دقیق داشتند. علاوه بر آن شاهنشاه، گاه گماردگان جدیدی منصوب می‌کرد و بعضی از املاک خود را هم به صورت موروثی تحت تملک آنان قرار می‌داد. این وضعیت در واقع نوعی نظام ملوک‌الطوایفی محسوب می‌گردید، هرچند هنوز در زمان هخامنشیان این نظام بسط و توسعه چندانی نیافته بود. در کتب پهلوی به طور مکرر از فرماندهان چهارگانه، یعنی رئیس خانه، رئیس ده، رئیس طایفه، و رئیس کشور سخن به میان آمده است. در عصر هخامنشی بتدریج، دولت جانشین دو فرماندهی آخرین گشت و بدین‌سان وظایف رئیس طایفه و رئیس کشور را به عهده گرفت. پیش از این، رئیس طایفه و رئیس کشور به عنوان جزء لاینفک و لازم دستگاه تشکیلات دودمانی وجود داشتند، ولی وظیفه و اختیارات آن‌ها، نامشخص و دستخوش تغییرات بودند. به هر حال این دو رئیس در برابر قدرت‌های محلی (سران دو ده‌ها)، جز در موارد استثنایی، مقام قابل اعتنایی نداشتند (همان، ۱۳۱).

سازمان قضایی:

در ایران عهد هخامنشی چنانکه دیدیم تمام قدرتها و اختیارات و از جمله قوه‌ی قضایی زیر نفوذ شاه بود و هیچ حق و منطقی در برابر او عرض وجود

در ایران در واقع اصل آزادی روح شروع به مقابله با طبیعت می‌کند. در شاهنشاهی ایران برای اولین بار حکومت از طبیعت تفکیک می‌شود، و بدین طریق پیشرفت و ترقی از قید و بند آزاد می‌شود و روح بال و پر می‌گشاید و در کمال خود می‌کوشد. ایرانیان امپراتوری خود را به کشورهای مفتوحه تحمیل نکردند...» (همان، ۶۵).

سازمان ایالتی

شاهنشاهی هخامنشی نخستین امپراتوری ایالتی جهان است. یکی از رابط‌های اصلی در دستگاه حکومتی ایران خستیره پاون‌ها یا همان شهرها یا حاکمان ایالات تابعه بودند (گیرشمن، ۱۳۴۴ص ۲۱۱) یکی از ارکان مهم تشکیلات اداره هخامنشی، سازمان فرماندهی نام داشت. صدراعظم در این دوره هزارپت (Hazarapati) بود که فرمانده هزار نفر از پاسبانان شاهی شمرده می‌شد. شاه چرخه امور دولت را به دست او می‌سپرد. این نام در عهد اشکانیان نیز باقی ماند و به عصر ساسانیان رسید. ارمنیان وزیر اعظم ایران را هزارپت‌درن‌اریتس خوانده‌اند (کریستن‌سن، ۱۳۵۱ص ۱۳۳).

تشکیلات هخامنشیان مشابه همان دستگاه سیاسی‌ای بود که پادشاهی بابل و ماد با آن کشور را اداره می‌کردند. اما در ایران عصر هخامنشی، علاوه بر دودمان‌های هفتگانه ممتاز، یک سلسله از گماردگان نیز وجود داشتند. از جمله می‌توان در آسیای صغیر از خاندان‌های کهنی یاد کرد که تحت

در محاکمات، سوگند دادن، و واگذاشتن متهم به حکم الهی نیز مرسوم بود، و آن چنان بود که متهم را به کار سختی چون انداختن خویش در رودخانه یا نظیر آن وا می‌داشتند تا در صورتی که بیگناه باشد از خطر برهد و گرنه جان خود را از دست بدهد... رشوه دادن و گرفتن را از جنایتهای بزرگ می‌شمردند و مجازات دهنده و گیرنده‌ی رشوه، هر دو، اعدام بود. کمبوجیه فرمان داد تا پوست قاضی فاسدی را زنده زنده کنند و بر جای نشستن قاضی در محکمه گسترند. آنگاه فرزند همان قاضی را بر مسند قضا نشانید تا پیوسته داستان پدر را به خاطر داشته باشد و از راه راست منحرف نشود (دورانت، ج ۲، ۱۳۴۹ صص ۱۸۰-۱۷۷).

قوانین جزایی و انواع کیفر:

گریشمن می‌نویسد: «دانشمندانی که متون متعددی را که از داریوش در بیستون، تخت جمشید، شوش و نقش رستم باقی مانده، مورد مطالعه قرار داده اند، وجود تشابهی بین فرمانهای او و قوانین حمورابی تشخیص می‌دهند. این قوانین مبنای کار مشاورین داریوش بود. این متون رسمی توسط الواح و پاپیروسها به کلیه‌ی مراکز ایالات شاهنشاهی فرستاده می‌شد. اومستد پس از مقایسه‌ی قوانین حمورابی با قوانین داریوش، به این نتیجه می‌رسد که: «داریوش و اندرزگران حقوقیش یک نسخه‌ی

نمی‌کرد. با این حال، شاه غالباً عمل قضاوت را به یکی از دانشمندان سالخورده واگذار می‌کرد. از آن، محکمه‌ی عالی بود که از هفت قاضی تشکیل می‌شد و پایین تر از محاکمه‌های محلی بود که در سراسر کشور وجود داشت. قوانین را کاهنان وضع می‌کردند و تا مدت زیادی کار رسیدگی به دعاوی در اختیار ایشان بود؛ ولی در زمانهای متاخرتر مردان و زنانی جز از طبقه‌ی کاهنان این گونه کارها رسیدگی می‌کردند. در دعاوی، جز آنها که اهمیت فراوان داشت، غالباً ضمانت را می‌پذیرفتند و در محاکمات از راه و رسم منظم خاصی پیروی می‌کردند. محاکم همانطور که برای کیفر و جرایم نقدی حکم صادر می‌کردند پاداش نیز می‌دادند و در هنگام رسیدگی به گناه متهم، کارهای نیک و خدمات او را نیز به حساب می‌آوردند. برای آنکه کار محاکمات قضایی به درازا نکشد برای هر نوع مرافعه مدت معینی مقرر بود که باید در ظرف آن مدت حکم صادر شود؛ و نیز به طرفین دعوی پیشنهاد سازش از طریق داوری می‌کردند تا نزاعی که میان ایشان است بوسیله‌ی داور، و به طریق مسالمت آمیز، حل شود. چون رفته رفته سوابق قضایی زیاد شد، و قوانین طول و تفصیل پیدا کرد گروه خاصی به نام سخنگویان قانون پیدا شدند که مردم در کارهای قضایی با آنها مشورت می‌کردند و برای پیش بردن دعاوی خود از ایشان کمک می‌گرفتند (خدادادیان، ۱۳۷۸ صص ۲۱۸-۲۱۶)

می‌ساختند تا به محاکمات گوش دهند و بتدریج با قوانین دادگستری و کارهای قضایی آشنا شوند. در این دوره کودکان چگونگی احترام به کارگزاران دولت را نیز می‌آموختند (هوار، ۱۳۶۳ ص ۴۱؛ دیاکونوف، ۱۳۴۶ ص ۹۶).

نظام پولی

این نظام بر پایه سکه طلا (زریک یا دریک) قرار داشت. به نظر می‌رسد که نخستین سکه زریک در حدود ۵۱۶ پ.م ضرب شده باشد. غیر از این پول طلا، پول نقره‌ای هم متداول بود که شیکل یا سیکل خوانده می‌شد؛ و نیز پول دیگری در دوره هخامنشی رواج داشت به نام گرشه. ضرب سکه در زمره اختیارات پادشاه محسوب می‌شد. لیکن به رغم ضرب این سکه‌ها هنوز بسیاری از معاملات با جنس انجام می‌گرفتند و بنا بر مفاد الواح یافت شده در ویرانه‌های تخت جمشید، مبلغی از دستمزد کارگران کاخ شاهی و سایر کارکنان دربار، برحسب معمول به صورت جنس، از قبیل گوسفند، آرد و شراب داده می‌شد. ساتراپ‌ها نیز اجازه داشتند که در حیطة حکمروایی خویش سکه نقره بزنند. شاهان هخامنشی برای این که سکه‌های ضرب شده همگون باشند و به هنگام دادوستد ایجاد اشکال نکنند از زدن تاریخ بر روی آن‌ها خودداری می‌کردند. سکه‌های به‌دست آمده از دوره‌های نخستین حکومت امویان با سکه‌های قدیمی ایرانیان همسانی کامل دارند و این حاکی از آن است که

واقعی از مجموعه‌ی حمورابی در پیش خود داشتند» (اومستد، ۱۳۷۲ ص ۱۸۹).

داریوش مجموعه‌ی قوانین خود را نه تنها بر سنگ بلکه بر لوحهای پخته و بر چرمهای آماده نوشت و دستور داد نام و مهر او را در ذیل فرامین گذاشتند؛ آنگاه آن مجموعه را برای همه‌ی ملل تابعه و سرزمینهای دور و نزدیک فرستاد. داریوش تا پایان عمر به مجموعه‌ی قوانین خود می‌بالید و شهرت او همچون یک قانونگذار خوب پس از مرگ باقی ماند (همان، ۱۹۶).

شاهان هخامنشی، از آن‌جا که تمام آداب و رسوم و سنت‌های مربوط به کشورهای مفتوحه را محترم می‌داشتند، خط را نیز که یکی از مظاهر تمدن بوده است تغییر ندادند. به همین جهت در هر کشوری فرمان (یا قرارداد) به زبان و خط رایج آن‌جا ترجمه و ابلاغ می‌شد. فرمان‌های داده شده به ساتراپ‌ها یا حکام ایالات - که معمولاً از میان طبقات درجه یک یا از بین شاهزادگان اصیل انتخاب می‌شدند - در واقع احکامی بودند که برای تمام عمر آنان صادر نمی‌شدند، و نظر به این که حکام در ایالت خود حکم پادشاه را داشتند، بنابراین فرمان شاه لازم‌الاجرا، نافذ و غیرقابل تغییر بود، و در عین حال تحت نظر حکومت مرکزی اجرا می‌گردید. در دستگاه حکومتی و تشکیلات اداری هخامنشیان، دادگستری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. گزنفون می‌نویسد که فرزندان بزرگان پارسی را در دربار تربیت می‌کردند و آنان را در دادگاه‌ها حاضر

فارسی باستان *bāji* به کار رفته است. ولی *bāji* نه تنها به معنای پرداخت ثابتی است که مردمان سرزمین‌هایی که رعایای شاه بودند، می‌پرداختند، بلکه شامل هدایا نیز می‌شد. بنابراین *bāji* هم هدایا را دربرمی‌گیرد، هم خراج را در بر می‌گرفت (داندامایف، ۱۳۳۹ ص ۲۵۶).

تاثیر ملل تابعه در نظام اداری هخامنشی بابل:

پس از پیروزی پارس‌ها، کوروش دوم به پادشاهی بابل اجازه داد تا به عنوان یک تمامیت صوری، با شیوه‌های سنتی خود در امور اداری و مؤسسات اجتماعی استمرار یابد. در عین حال هیچ گونه وقفه سریعی در اجرای امور حقوقی و اقتصادی روی نداد. بابل به عنوان یکی از پایتخت‌های شاهی، همراه با شوش، تخت جمشید و اکباتان به اقامت-گاه زمستانی شاهان هخامنشی تبدیل شد. حتی مقامات بلند پایه بابلی جایگاه خود را در دستگاه اداری حفظ کردند. کوروش تلاش کرد تا شرایطی عادی را برای توسعه اقتصادی کشور و فرهنگ سنتی آن فراهم سازد. روحانیان برای احیای آیین-های باستانی خود که در طول فرمانروایی نبونید، آخرین پادشاه کلد، به فراموشی سپرده شده بود، تشویق می‌شدند. کوروش عنوان رسمی «شاه بابل، شاه سرزمین‌ها» را برای خود برگزید و این عنوان تا اوایل فرمانروایی خشیارشا از سوی جانشینان او تقلید شد. نبو - اخه - بولیت، حاکم بابل، تحت

دیوان ضرب دوران اسلامی از شاهنشاهی هخامنشی اقتباس شده بود (هوار، ۱۳۶۳ ص ۴۱).

سازمان خراج و مالیات

در کتیبه‌های شاهی، شاه ایران از سرزمین‌های متعلق به شاهنشاهی که به او خراج می‌پرداختند، نام می‌برد. نام پارس، مرکز حکومت پادشاهی ایران، در این فهرست نیست. ولی در حالی که هرودوت این را به این معنا می‌گیرد که پارس از پرداخت مالیات معاف بوده است، در متون الواح باروی تخت‌جمشید به روشنی مالیات پرداختن پارسیان در مناطق اداری پارس ثبت شده است. مأموران مالیاتی برای جمع‌آوری مالیات اعزام می‌شدند و این مالیات به صورت دام زنده پرداخت می‌شد، و بر روی الواح گلی ثبت می‌شد. بنابراین باید بین پرداخت مالیات و پرداخت خراج تفاوت وجود داشته باشد. خراج را مردمان ساتراپی‌های شاهنشاهی می‌پرداختند. خراج احتمالاً مبلغی بوده که برای هر سرزمین جداگانه تعیین می‌شده است، گرچه هیچ منبع خاور نزدیک برجامانده است که به ما بگوید مبلغ مربوط به هر ساتراپی چه قدر بوده یا خراج چه موقع پرداخت می‌شده است. احتمال دارد که ساتراپ‌ها خراج را جمع‌آوری می‌کردند، و قسمت اعظم آن را به کاخ سلطنتی می‌فرستادند، و در ضمن درصدی از آن در مراکز ساتراپ‌نشین‌ها و به منظور هزینه‌های آن‌ها نگهداری می‌شده است. در کتیبه‌های شاهی برای اشاره به خراج واژه‌ی

مستقل شمرده می‌شد، در حد یک شهر بزرگ نزول کرد. هرچند در نتیجه آن، بابل مجدداً بخشی از اهمیت اقتصادی پیشین خود را به دست آورد و به عنوان اقامتگاه سلطنتی باقی ماند. پس از افول بابل ظاهراً نیپور شهر مهم میانرودان شمرده می‌شد. اوپنهایم حتی بر آن است که این شهر تختگاه اقتصادی شهر مات اکدی، یعنی بابل بود. هر چند سنت‌های محلی اداری بابلی در اصل پس از پیروزی ایرانیان منقطع نشد، به مرور تغییرات مهمی هم در نظام اداری و هم در عناوین رسمی ایجاد شد. این تغییرات ظاهراً مربوط به اصلاحات مهم داریوش بود که در نتیجه آن اساساً نظام اداری نوینی ایجاد شده بود. این نظام تا پایان عصر هخامنشی بدون تغییر باقی ماند. افزون بر این، پارس‌ها پس از این اصلاحات در تشکیلات دولتی برتری داشتند و سمت‌های بسیار مهم نظامی و غیرنظامی به تمامی در دست پارس‌ها بود. با این همه، فرمانروایان شهرها و قضات در میانرودان معمولاً بابلی بودند و سایر سمت‌های نازل‌تر غالباً به وسیله نمایندگان دیگر ملت‌ها (نظیر ایلامی‌ها، مصری‌ها، یهودیان و غیره) اشغال می‌شد. اصطلاحات اداری و قضایی ایران باستان که به مرور در اسناد بابلی ظاهر می‌شوند تا حدی نشان دهنده تغییراتی است که در ساختار اداری و اجتماعی کشور رخ داده است (پیرنیا، ۱۳۸۸صص ۲۵-۱۷).

فرمانروایی نبونید، مقام خود را برای چهار سال نخست پس از فتح بابل به وسیله پارس ادامه داد. اما کوروش در سال ۵۳۵ ق. م میانرودان و سرزمین‌های آن سوی فرات (یعنی سوریه) را در یک ایالت ادغام کرد و گوباروی پارسی را به عنوان حاکم آن منصوب کرد. وی تا اواخر سال ۵۲۵ ق. م در این سمت باقی ماند. داریوش اول در آغاز فرمانروایی خود سازماندهی مجدد شهرها را به گونه‌ای منسجم برعهده گرفت. به ویژه در مارس ۵۲۰ ق. م یک پارسی به نام اوشتانو را به عنوان حاکم بابل و سرزمین‌های آن سوی فرات منصوب کرد. گِگنوشته‌هایی که از او به عنوان «شهربان» یاد کرده‌اند، متعلق به دوره‌ای میان ۵۲۰ تا ۵۱۶ ق. م هستند (داندامیف، ۱۳۳۹صص ۲۰-۱۵).

چندی پس از سال ۴۸۶ ق. م یک شهر بزرگ عظیم تقریباً شامل تمام نواحی امپراتوری بابل نو پیشین مجدداً به دو قسمت تقسیم شد. در فهرست شهرهای امپراتوری هخامنشی که به وسیله هرودوت فراهم شده بابل و «بازمانده آشور» شامل شهر نهم بود در حالی که شهرهای آن سوی فرات شامل شهر پنجم بوده است. تحولات مهم در اوضاع سیاسی بابل در طول فرمانروایی خشایارشا روی داد که در آن بابلی‌ها دو بار شوریدند: یکی در سال ۴۸۴ و دیگری در ۴۸۲ ق. م، خشایارشا شورشیان را سرکوب کرد و فرمان داد تا بخش قابل توجهی از بابل را ویران کردند. پادشاهی بابل که تا آن زمان، دست کم در ظاهر،

کوتاهی نمی کردند در میان طبقات مختلف جامعه، آزادی کامل حکم فرما بود. داریوش با پاک سازی و تعمیر کانالی که رود نیل را به سرخ و دریای مدیترانه ارتباط می داد و موجب شد تجارت رونق یابد، وی معبد آمون را در واحه تبس بنیان نهاد و امروزه خرابه های آن باقی است. عملاً در آخرین ساعت های حکومت داریوش تحولات و شورش های مصریان به تحریک یونانیان روی داد و بالاخره در سال ۴۸۶ ق . م دهقانان و روستاییان سرکشی آغاز کردند که همزمان با مرگ فرزند پسر افتخار ایران داریوش بزرگ شد (هیتس، ۱۳۸۰صص ۱۱۶-۱۱۴).

جانشین داریوش که عملاً به لحاظ تحولات داخلی در قلمرو دولت هخامنشی و یا خارجی نشأت گرفته از جنگ ماراتون و تأثیرات آن وارث بسیاری از نابسامانی های اواخر حکومت داریوش بوده است. به این ترتیب تحریکات یونانی ها در مصر و شوش یک نفر مصری به نام خبیش (خبیثا)، که فرمانروایی آن سرزمین را در دست گرفته و خود را شاه خوانده بود. این شورش را شخصی به نام پسامتیک چهارم هدایت می کرد خشاریاشا بخشی از نیروی خود را به آن کشور گسیل داشت و پس از سرکوب شورشیان و دستگیری خبیشا، برادر خود آفرمنس (هخامنش) را به سلطنت مصر گماشت و در امور داخلی سرزمین مزبور و نحوه اداره آن دخالت نکرد ولی شاهزادگان و کاهنان مصری را در مورد املاک کارهای

بدین ترتیب مهم ترین دستاورد عملی پیروزی پارس بر میانرودان این بود که قدرت نهایی در کشور متعلق به شاه پارس و شهربان او بود. ساختار اداری امپراتوری هخامنشی بیش از همه همانند ساختار اداری آشوری نو بود. ایرانیان مسلماً عناصری از آن ساختار را از طریق مادها وام گرفته بودند.

مصر:

حمله کمبوجیه به مصر احتمالاً در ۵۲۴ یا ۵۲۵ ق . م شروع شده است. آمازیس فرعون سالخورده مصر که از ۵۷۰ ق . م قدرت را در دست داشت در بستر بیماری بود و گروهی از مورخان بیان دارند که همزمان با حمله ایران به تازگی درگذشته بود. مصر حدود ۲۰ هزار شهر و روستای آباد داشت و مصر در زمان آمازیس یکی از شکوفاترین دوره ی زندگی خود را تجربه کرده است. پس از آمازیس پسرش پسامتیک سوم جانشین او شده بود (گیرشمن، ۱۳۴۴صص ۲۵۴-۲۴۵).

در دوران داریوش، مصر از هر جهت به پیشرفت هایی نایل آمد. سپاهیان مصر در سه منطقه تقسیم شده بودند ۱ - دافنه (Daphne)، ۲ - ممیفس (Memphis)، در کناره رود نیل، ۳ - الفانتین (Ehephntine) در جنوب. هیچ گونه دخالت و اعمال نفوذی در امور داخلی آن سرزمین صورت نمی گرفت، مالکان، ثروتمندان روحانیون و کاهنان از گسترش کشاورزی در املاک خویش

کشاورزی آن آزاد گذاشت و آنان نیز متقابلاً متعهد شدند از بروز شورش و آشوب جلوگیری کنند.

به دنبال فرو نشانیدن فتنه مصر، چنین قیامی در بابل نیز صورت پذیرفت که رفتار شاه پارس برخلاف کوروش بزرگ این بار با خشونت تمام به ویران کردن معابد و پرستشگاه ها، کلیسا، ذوب کردن مجسمه های طلایی مردوک خدای بابل ها و حتی به نشانه ناخشنودی از شورش بابل ها دیگر از مجموعه فرامین و مکاتبات شاهی لقب شاه بابل را حذف کرده بود و به شاه ماد و پارس اکتفا کرد و شخصی که سردسته شورش را به عهده داشت شاماش ایرجا بود که خودش را پادشاه خوانده بود پس از تصرف بابل نام آن از صفحه تاریخ ناپدید کرد. (رو، ۱۳۶۹، ۳۲۵-۳۲۷).

در پرداختن به غرب و چگونگی این ارتباط باید اشاره کرد یونانیان علیرغم خصوصیتی را که برای خشایارشا منابع پارس و یونانی عنوان می کنند این که مردی صبور و خواستار آرامش در امپراتوری خود بوده است ولی پناهندگی دمارات به زمان داریوش می رسد. وی که پادشاه اسپارت بود و با خلع او از این مقام به دولت ایران پناهنده شد و همسان با شرایط عصر داریوش یونانی ها او را به دخالت در یونان و تسخیر آن تشویق و تهییج می کرد در این زمان یونانی ها نیز تابعیت محض یونان را در صورت لشکرکشی شاه، واگذاری اداره آن به آنها به او پیشنهاد می کردند اما سخنان این پناهندگان یونانی کمتر از گوشه و کنایه های

فرماندهان پرسی و مادی شاه را متمایل به لشکرکشی به یونان می کرد و بی اعتنایی خشایارشا به نظرات فرماندهان مادی و پرسی که خواستار انتقام ناکامی نبرد ماراتون در عصر داریوش بودند با سخنانی از این قبیل: تو تنها شاه پارس هستی که قلمرو خود را گسترش ندادی برخلاف عصر تو در دوران کمبوجیه و داریوش قلمرو دولت ایران گسترش یافته و با این سخنان شاه را به بی قابلیت متهم کرده و یا حتی تهدید به خلع یا عزل شاه به جهت این بی توجهی به نظرات آنها کرده بودند. حتی مردونیه داماد داریوش این شکست (ماراتن) را مایه سرشکستگی ایران می دانست و او نیز خشایارشا را به جنگ وادار کرد. خشایارشا می گفت به عهده من است که انتقام پدرم و پارس ها را بگیرم و من از این کار دست بر نمی دارم تا آن که آن را گرفته و آن را آتش بزنم. چنان که می دانید مبادرت به دشمنی با من و پدرم، اول از طرف آتنی ها بود اولاً با آریتاگر یکی از بندگان ما به سارد حمله کرده آتش به معابد و جنگل مقدس آن زدند و بعد هم باداتیس و ارتافرن چه کردند، این چیزهایی است که مرا مجبور می کند بر ضد آتنی ها اقدام کنم. پارس دیگر حدی جز آسمان نخواهد داشت و آفتاب به مملکتی خارج از حدود ممالک ما دیگر نخواهد نگرست. من با شما از تمام اروپا عبور کرده هرچه هست یک کاسه می کنم. (پیرنیا، ۱۳۴۳، ج ۲، ۲۷۰) بسیج سپاه سه سال به طول انجامید که تقریباً ۴۸۴ تا ۴۸۱ ق. م این تدارکات

است که به پدرت داریوش بزرگ چناری از زر و تاکی از همان فلز تقدیم کرد. و حالا به قدری که می دانیم پس از تو از همه ثروتمندتر است. این جواب باعث تعجب خشایارشا شد و او رو به پی تی یوس کرده پرسید: توانایی تو چقدر است؟ مرد لیدی جواب داد: شاها من نه تمول خود را از تو پنهان می دارم و نه می گویم که نمی دانم. چه، مقدار آن را صحیحاً می دانم زیرا همین که شنیدم که شما برای جنگ به طرف دریای یونان می روی تصمیم گرفتم مبلغی برای جنگ تقدیم کنم. بنابراین تمول خود را حساب کردم و معلوم شد که دو هزار تالان نقره دارم و چهار میلیون دریک طلا که تمام این مبلغ را تقدیم می کنم چه برای من باز آنقدر زمین و برده باقی می ماند که به راحتی زندگی کنم (به پول امروزی ۸۰/۰۰۰ میلیون فرانک طلا یا تقریباً ۱۶ میلیون تومان) و سایر قوای نیروهای امداد ملوانان و غیره تا ۵/۰۰۰/۰۰۰ پنج میلیون گزارش کرده است و یا سایر مورخین که این تعداد را ۱/۵ میلیون نفر گزارش کرده اند و حال آن که واقعیت امر برگرفته از پژوهش و کنکاش مورخین معاصر که امکانات آن روز و تجهیز و تدارک سپاهیان را در آن مقطع زمانی به سپاهی بیش از ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر در لشکرکشی خشایارشا به یونان مورد پذیرش قرار نداده اند. این اعداد و ارقام ارائه شده توسط هرودوت خالی از اغراق نیست. (پیرنیا، ۱۳۸۷، ۲۷۰) اما مسیر انتخابی جدای از نا وگان های نظامی که دریانوردان و ملوانان

صورت پذیرفت آنطور که هرودوت اشاره می کند ۶۶ قوم و طایفه با نژادهای مختلف در گستره امپراتوری هخامنشی زندگی می کردند گرد آمدند به گفته هرودوت پیشاپیش همه طوایف و گروه ها، پارسیان و مادها و پس از آن کاسی ها و هیرکانیان بودند که تیر و کمان داشتند. پس نوبت به آسوریان می رسید که کلاهایشان از مفرغ بود باختری ها - آریاها، پارتی ها و طوایف مجاور آنان به نیزه و زوبین مسلح بودند در رده های بعدی سکاها جای می گرفتند که از کلاه های دراز عجیب و تیرهای جنگی استفاده می کردند. بر هر گروهی یک سرکرده پارسی فرمان می راند و فرمانده کل سپاه برعهده مردونیه بود ولی سپاه جاویدان سردار ویژه ای داشت هرودوت ترکیب قوای خشایارشا که در تاریخ به سپاه بزرگ معروفست اینطور بیان می کند ۱ - پیاده نظام ۱/۰۰۷/۰۰۰ نفر، ۲ - سواره نظام ۳/۱۰۰/۰۰۰، ۳ - افراد نیروی دریایی ۵۱۰/۰۰۰ جمع کل هر سه نیرو ۲/۳۱۰/۰۰۰ نفر. (رضایی، ج ۱، ۲۲۰) قشون از رود ه ایس (فزل ایرماق کنونی) گذشته داخل فرنگیه گردید. و بعد به شهر سلن رسید در اینجا یک نفر لیدی به نام پی تی یوس نام پسر آنتیس که منتظر ورود خشایارشا و قشون او بود به استقبال او شتافت و پذیرایی خوبی از شاه و قشون کرده، خواست پولی برای مخارج جنگ بدهد. خشایارشا از نزدیکان خود پرسید، که این شخص کیست و چقدر پول دارد که چنین پیشنهادی می دهد. آنها گفتند: شاها این همان کسی

او از جمله فرماندهان بود که در جنگ ماراتن آشنایی با شیوه جنگی پارس ها پیدا کرده بود و فرماندهان ناوگان های جنگی یونانی ها را در دریای مغرب یا میانه در اختیار داشت. (همان، ۲۲۲) اما هدف خشایارشا در ابتدا تصرف دولت شهر آتن بود که در این خصوص باید از منطقه ای به نام ترموپیل عبور کند که اسپارت ها به فرماندهی لئونیداس نگهداری آن را برعهده داشتند. این تنگه که بین دریا و کوه واقع شده است در آن زمان بسیار تنگ و باریک بود خشایارشا چهار روز در برابر اسپارتیان باقی ماند منتظر رسیدن نیروی دریایی بود. این تنگه به وسیله تیراندازان اسپارتی ها به شدت محافظت می شد. در ابتدا خشایارشا گروه هایی از مادها و سکاها برای عبور دادن از این معبر انتخاب کرد، هیچ یک از این افراد نتوانستند از معبر مذکور عبور کنند بلکه اکثر آنان توسط اسپارت ها قتل عام شدند و ناکام ماندند علت ناکامی سپاه ایران این بود که اسپارتیان از لحاظ جنگ های پارتیزانی برتری داشتند ولی موفقیت پارس ها زمانی ممکن شد که یکی از راهنماها، که یونانی بود خشایارشا را از وجود راهی آگاه کرد که در پشت ناحیه کوهستانی قرار داشت شاه و سربازان شروع به عبور کردن از این مسیر نمودند ولی با مطلع شدن سربازان اسپارتی که تحت فرماندهی شخصی به نام لئونیداس بودند آنان حاضر شدند تا آخرین لحظه عمر خود برای دفاع از این تنگه باقی مانده و دفاع کنند بقیه مدافعان

فینیقی آن را هدایت می کردند از دریای غرب به سوی یونان گسیل شدند. شخص شاه از آسیای صغیر با عبور از تنگه هلسپونت (داردanel) وارد سرزمین غربی یا اروپای امروزی گردید. میان آبیروس و سس تس دو پل با کشتی ساخته شد. این کشتی ها با طناب کنار هم بسته شده تا ثابت شود و به وسیله امواج حرکت نکنند. این پل جدید بسیار عجیب و غیرقابل باور بود واقعاً مورخان و پژوهشگران را شگفت زده کرده است این تکنیک در نوع خود بسیار بی نظیر بود. زیرا این شیوه اولین بار توسط یک پادشاه به کار بسته می شد. این اقدام آنان نشان دهنده نبوغ و استعداد پارس ها می باشد. پادشاه ایران در این محل مدت هفت روز شاهد عبور قوای خود بود خشایارشا هنگام برآمدن آفتاب اولین روز عبور لشکریان به تقلید از رومیان از جام زرینی باده نوشید و جام را در دریا افکند. پس گلوله ای طلای ناب و یک قبضه شمشیر را نیز به آب انداخت. (رضایی، همان، ۲۲۱) پادشاه در دشت دریس کوس نیروی خود را سان دیده چون مردم تسالی از مقدمات لشکرکشی ایرانیان آگاهی یافتند از یونان یاری خواستند و یونان نیروی ۱۰/۰۰۰ نفری به کمک ایشان فرستاد اما این عده با رسیدن به تامپه و مشاهده عظمت و شکوه سپاه ایران از ادامه مأموریت منصرف شده و به دنبال کار خود رفتند مردم تسالی نیز با این وضع به ایرانیان پیوستند اما یونانیان، منظور اسپارت ها هفت هزار سپاهی را تحت فرماندهی لئونیداس قرار دادند زیرا

بزرگی مثل عیلام بابل و آشور پیوند های تاریخی و فرهنگی داشته است. شاهان پارس که از سرزمین انشان برخاستند بتدریج بر تمدن های کهن و همجوار خود فائق آمدند. از میراث فرهنگی و حتی دینی آنها بهره مند شدند. قلمرو شاهان هخامنشی با تکیه بر عوامل همچون سیاست، تشکیلات سپاهی، و نظام اداری وحدت و انسجام یافت شاهان هخامنشی ملل تابعه توانستند سازمانی منسجم و ادراه ای مستحکم در امپراتوری خویش ایجاد کنند همین عوامل سبب شد تا ایران عهد هخامنشی با حضور اشخاصی چون به اوج شکوفایی برسند. از انجا که هخامنشیان سیاست تسامح مذهبی را رعایت می کردند این امر سبب شد تا نوعی هماهنگی بین نظام فرهنگی هخامنشی با نظام فرهنگی ملل تابعه ایجاد شود. هخامنشیان بهر های فروان از نظام اداری ملل مشرق زمین از جمله بابل ماد و مصر بردند وجود شبکه راه شاهی وحدت انسجام جوامع مختلف را زیر پرچم امپراتوری هخامنشی ایجاد می کرد در این میان به نقش اقوام بابلی در نظام دیوانی می توان اشاره نمود. در این عصر هخامنشیان با ایجاد شهر های بهنام ساتراب در حاشیه شهر های مهم ملل تابعه سعی در ایجاد طبقه های جدید اجتماعی که وابستگی نژادی به پارسیان دداشت در ملل تابعه باعث گشت تا مبانی نفوذ هخامنشیان بر ملل مختلف در پهنه بزرگ اپراتوری هخامنشی حفظ شود. در میان ملل تابعه بابل بیشترین نقش تاثیر گذار را داشت و

ترموپیل همگی توسط ایرانیان نابود شدند و سپاه ایران از بیراهه راهی آتن شد. شهر مزبور را تصرف کرد و معبد آتنه را به آتش کشید و یونانیان به پاس جانفشانی لئونیداس نام این شخص و همراهشان را به عنوان سنبل ایثار و گذشت می شناسند. (همان، ۲۳)

جنگ های دریایی ایران و یونان برای دسترسی به آتن همچنان ادامه یافت و به دستور خشایارشا نیروی دریایی ایران و ناوگان های آنها به سپاه یونان حمله کردند و نیروی دریایی یونان را شکافتند و به نیروی زمینی پیوستند پس از شکست نیروی دریایی یونان، نیروی زمینی آنان نیز که قبلاً شکست خورده بود بنابراین مقاومتی از طرف یونانیان صورت نگرفت و سپاه خشایارشا توانست به آتن دست یابد به تلافی شهر سارد معبد آن را به آتش کشید.

نتیجه گیری

عصر هخامنشی به عنوان دوران های تاریخی ایران نه تنها در گستره تاریخی و فرهنگی شرق باستان بلکه در بافت تاریخی و فرهنگی جهان باستان از جایگاه بسیار مهمی برخوردار بوده است. از این رو پژوهش در این دوره باید به دوران های متاخر تر هخامنشی یعنی تمدن های بزرگ پیش از قدرت رسیدن پارسیان و همینطور تمدن های همعصر آنها بی تفاوت نبوده است. پادشاهی هخامنشی علاوه بر خواستگاه های اولیه آریایی با تمدن های

شهرب ها را به گونه‌ای منسجم بر عهده گرفت. به ویژه در مارس ۵۲۰ م یک پارسی به نام اوشتانو را به عنوان حاکم بابل و سرزمین‌های آن سوی فرات تعیین کرد.

شاهان هخامنشی به حکومت خود جنبه ملی دادند و قدرت پادشاه را بر اصولی نهادند که به صورت دستور خلاصه می‌شدند: دروغ مگو، از راه راست منحرف مشو، نه به قوی و نه به ضعیف زور مگوی. این چند دستور از اصولی هستند که شاهنشاهان هخامنشی سر لوحه برنامه خود قرار دادند و برای همه لازم الاجرا بودند؛ و از این طریق ساتراپ‌ها می‌توانستند رضایت شاه را جلب کنند و تشویق شوند. بین ایالات و حکومت مرکزی تبدلات دایمی از طریق راه‌های احدائی در جریان بود و از سوی دیگر اختراع واحدهای جدید پول، طلا و نقره، مبادله کالا میان نقاط مختلف کشور را آسانتر کرد. داریوش برای تحکیم مبانی حکومت و اسنوار ساختن روابط و مناسبات اقتصادی میان نواحی گوناگون که از حیث تشکیلات اداری با یکدیگر تفاوت داشتند و همچنین برای وصول مالیات‌ها، که نظام اداره کشور را کارآمد می‌ساخت، نظام پول واحدی را پدید آورد که ظاهراً از لیدیا اقتباس شده بود.

رفتار کوروش در فتح بابل و احترام به مقدسات بابلی نشانی بود از نفوذی که در ادوار بعد در امپراتوری هخامنشی از لحاظ فرهنگی به وجود می‌آمد.

پس از پیروزی پارس‌ها، کوروش دوم به پادشاهی بابل اجازه داد تا به عنوان یک تمامیت صوری، با شیوه‌های سنتی خود در امور اداری و موسسات اجتماعی استمرار یابد. در عین حال هیچ گونه وقفه سریعی در اجرای امور حقوقی و اقتصادی روی نداد. بابل به عنوان یکی از پایتخت‌های شاه، همراه با شوش، تخت جمشید و اکباتان به اقامتگاه زمستانی شاهان هخامنشی تبدیل شد. حتی مقامات بلند پایه بابلی جایگاه خود را در دستگاه اداری حفظ کردند. کوروش تلاش کرد تا شرایطی عادی را برای توسعه اقتصادی کشور و فرهنگ سنتی آن فراهم سازد. روحانیان برای احیای آیین‌های باستانی خود که در طول فرمانروایی نبونید آخرین پادشاه کلدی به فراموشی سپرده شده بود، تشویق می‌شدند. کوروش عنوان رسمی «شاه بابل، شاه سرزمین‌ها» را برای خود برگزید و این عنوان تا اوایل فرمانروایی خشایارشا از سوی جانشینان او تقلید شد. نبو-اخه-بولیت حاکم بابل به وسیله پارس ادامه داد. اما کوروش در سال ۵۳۵ م میانرودان و سرزمین‌های آن سوی فرات (یعنی سوریه) را در یک ایالت ادغام کرد و گوباروی پارسی را به عنوان حاکم آن منصوب کرد. داریوش اول در آغاز فرمانروایی خود سازماندهی مجدد

منابع

۱. اومستد، آلبرت تن ایک، ۱۳۷۲، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه ی محمد مقدم، تهران، امیرکبیر.
۲. بریان، پی یر، ۱۳۷۹، تاریخ امپراطوری هخامنشیان، ترجمه ی مهدی سمسار، تهران، زریاب.
۳. بریان، پی یر، ۱۳۸۶، وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی، ناهید فروغان، اختران.
۴. پیرنیا، حسن، ۱۳۸۷، تاریخ ایران باستان، جلد اول و دوم، چاپ دهم، تهران، انتشارات افسون.
۵. توین بی، آرنولد، ۱۳۷۹، جغرافیای اداری هخامنشیان، ترجمه ی همایون صنعتی زاده، تهران، دانشگاه تهران.
۶. سامی، علی، ۱۳۴۱، تمدن هخامنشی، تهران، انتشارات سمت.
۷. خدادادیان، اردشیر، ۱۳۷۸، هخامنشی ها، چاپ اول، تهران، نشر به دید.
۸. دورانت، ویل، ۱۳۷۸، تاریخ تمدن، کتاب اول، بخش اول، تهران، انتشارات علمی، فرهنگی.
۹. دیاکونوف، ا.م، ۱۳۴۶، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی اربابی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۰. کریستن سن، آرتور، ۱۳۵۱، ایران در زمان ساسانیان، تهران، ابن سینا.
۱۱. گیرشمن، رومن، ۱۳۴۴، هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ترجمه عیسی بهنام، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه ی و نشر کتاب.
۱۲. ویسهوفر، یوزف، ۱۳۸۶، ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ میلادی، تهران، ققنوس.
۱۳. هرودوت، ۱۳۶۸، تواریخ، ترجمه ی غلامعلی وحید مازندرانی، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب.
۱۴. هوار، کلمان، ۱۳۷۹، ایران و تمدن ایرانی، حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
۱۵. هیتس، والتر، ۱۳۸۰، داریوش و پارسی ها، عبدالرحمن صدریه، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.